

جنگ آمریکا علیه عراق

بحران خاور میانه و پیامدهای آن

هر روز که میگذرد جهان به تبلیغات جنگی آمریکا بیشتر عادت میکند. گویا قرار است بعد از پایان جهان دو قطبی، دنیا هر روز شاهد کشتار تازه ای برای تدارک و استقرار "نظم نوین" مورد نظر آمریکا باشد. روزی به بهانه اشغال کویت جنگ "دمکراسی و دیکتاتوری" در خلیج راه می اندازند و سلاحهای تازه ساختشان را امتحان میکنند، روز دیگر به بهانه مبارزه با تروریسم میخواهند بمبهایشان را بر سر مردم عراق خالی کنند.

بعد از جنایت ۱۱ سپتامبر رئیس جمهور آمریکا فرصت را غنیمت شمرد و به این بهانه جنگ طولانی و گسترده ای را رسماً اعلام کرد. ظاهراً تروریسم اسلامی فرصت طلایی را برای سران ایالت متحده آمریکا به وجود آورد، که در متن آن بتوانند اهداف و استراتژی خود را سریعتر و با ابعادی وسیعتر دنبال کنند. همچنانکه جنگ ایران و عراق برای تثبیت جمهوری اسلامی نعمت الهی شد، تروریسم اسلامی علیه مردم آمریکا هم آن نعمت الهی بود که بوش بتواند استراتژی بورژوازی آمریکا را بر متن آن دنبال کند.

استراتژی آمریکا

آمریکا بعد از فروپاشی بلوک شرق جایگاه سرکردگی اش در میان بلوک کشورهای غربی زیر سوال رفت. اکنون با شکل گرفتن اروپای متحد، آمریکا به موضع ضعیفتری نیز رانده شده است. آمریکا با پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق دیگر نمیتواند سیاستهای مورد نظرش را مثل قبل بدون چون و چرا به دیگر قطبهای اقتصادی بورژوازی دیکته کند. ژاپن و چین از یک طرف و اروپای واحد از طرف دیگر از چنان جایگاهی برخوردار شده اند که به راحتی نمیتوانند مثل دوران جهان دو قطبی مجری سیاستهای آمریکا باشند. این روندی است که بعد از اضمحلال بلوک شرق روز به روز نقش و جایگاه سرکردگی آمریکا را به مخاطره انداخته است. تنها امکانی که برای اعاده ابرقدرتی آمریکا قابل دسترس میباشد، استفاده از قدرت نظامی است. تنها با اتکا به قدرت نظامی است که آمریکا میخواهد موقعیت خود را اعاده کند. استراتژی آمریکا اکنون در متن رقابتهای جهانی و در مقابل دیگر قطبهای اقتصادی بورژوایی با مشکل و موانع تازه ای که خاص این دوره است روبرو میباشد. هر اقدامی که بتواند قدر قدرتی آمریکا را در مقابل این قطبهای اقتصادی تثبیت کند با استقبال سران آمریکا روبرو میشود. در واقع آمریکا به دنبال تعادل قوای تازه به نفع خود در تقابل با رقبای جهانش است نه تعادل قوا علیه اسلام سیاسی و دولت عراق و... بنا بر این اعلان جنگ بوش علیه "صدام حسین" دیکتاتور بغداد تنها یک حلقه و پوشش جنگ وسیعتری است که در نهایت بتواند قدر قدرتی آمریکا را در سطح جهانی به نمایش گذاشته

و آنرا تثبیت کند.

جنگ بر سر چیست؟

آنچه که رسانه های غربی به خورد مردم میدهند که اعلان جنگ بوش علیه صدام حسین "مبارزه علیه تروریسم اسلامی است"، و گویا "دولت بغداد در انفجار ۱۱ سپتامبر دست داشته است"، و یا تقلای بوش و بلر برای اثبات اینکه "سلاحهای کشتار جمعی صدام حسین جهان را تهدید میکند" همگی همانقدر واقعیت دارند که سال ۹۰ گفتند "جنگ خلیج، جنگ دمکراسی علیه دیکتاتوری است"، و یا "حمایت از قوانین بین المللی و جلوگیری از قطع نفت و اعاده حاکمیت شیخ نشین کویت است." این یک تصویر گمراه کننده است. رسانهای غربی میخواهند این جنگ را این چنین توجیه کنند. زیرا کشورهای دیگری در همین منطقه که دارای بمبهای اتمی هستند مورد پشتیبانی بی دریغ آمریکا قرار میگیرند. بر هیچ کس پوشیده نیست که دولت نژادپرست اسرائیل، پاکستان و هندوستان دارای بمبهای اتمی میباشند و آمریکا با تمام توان آنها را حمایت میکند. بنا بر این مسئله داشتن سلاحهای کشتار جمعی فقط ریاکاری سیاست گذاران آمریکا و انگلیس را نشان میدهد. علاوه بر این اولین کشوری که در جهان از بمب اتم استفاده کرده است خود آمریکا است، که مردم ناکازاکی و هیروشیما را در آتش بمب های اتمی خود با خاک یکسان کرد.

واقعیت اما چیز دیگری است. همانطور که بالاتر گفتم این جنگ اساساً در خدمت قدر قدرتی آمریکا است. و به همین دلیل دوول اروپایی و متحدین همیشگی آمریکا در آسیا و خاورمیانه هم به جز انگلستان هنوز پشت سر آمریکا بخط نشده اند.

سیمای سیاسی و اداری کشورهای عربی و خاور میانه قرار است دستخوش تغییر شوند.

شایعاتی از هم اکنون در مورد تغییرات مهمی در جغرافیای منطقه در صورت پیروزی بوش در جنگ اخیر در جریان است. واگذاری بخشهایی از عربستان به اردن و در عوض واگذاری مناطقی از اردن به اسرائیل و غیره مباحثاتی است که فعلاً بصورت شایعه در فضا چرخ میخورد. اما حقیقت اینست که این جنگ حلقه مهم دیگری در اعمال زور و قدر قدرتی آمریکا است و بعد از سرنگونی صدام به دست دولت آمریکا، طبیعی است که باید منتظر اقدامات بعدی دولت آمریکا در ادامه سناریوی موجود بود.

تصور کنید که نقشه جنگی آمریکا موفق از کار در آید، دیگر جلوگیری از هر اقدام جنایتکارانه ای از سوی سران آمریکا در منطقه کار ساده ای نخواهد بود. این امر در عین حال اسلاميون و ناسیونالیسم عرب را متحد خواهد کرد. پیروزی بوش در این جنگ، تصویر به مراتب سیاه تری در منطقه بدنبال خواهد داشت و جنبش توده های مردم و جنبش سکولار و چپ و سوسیالیستی در منطقه را گامها به عقب خواهد راند. سناریوی که آمریکا به دنبال آن است تبدیل شدن این دولت به ژاندارم دنیا است.

تفاوت این جنگ با جنگ در افغانستان و سقوط طالبان

از مجموعه مباحثات منصور حکمت در مورد پیامدهای ۱۱ سپتامبر جنگ علیه طالبان و مقایسه آن با جنگ خلیج در سال ۹۰ میتوان به تفاوتها و به یک معنی به تفاوت موضعگیری کمونیستها در مورد این واقعه رسید. جنگ علیه طالبان ضمن اینکه در خدمت قدر قدرتی آمریکا و استفاده دولت امریکا از شرایط پیش آمده بود اما در نتیجه آن اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی تضعیف شد. ما به وضوح گفتیم که جنگ علیه طالبان و تعدادی دزد و قاچاقچی که جامعه را به قهقرای کامل کشانده اند، از جانب هر کس که باشد با اعتراضی از سوی ما روبرو نمیشود. در ضمن هر نوع بمباران مردم را محکوم کردیم.

در اینجا اما مسئله صدام حسین که یک دیکتاتور و مورد نفرت عمومی در عراق است گویا کارت سبزی برای اقدام نظامی آمریکا است. اما صدام حسین دیکتاتوری است مثل دهها و صدها حاکم دیگر در جهان و بویژه در کشورهای به اصطلاح جهان سوم و یا آسیا و افریقا. که همگی از جانب آمریکا و دیگر دول غربی حمایت میشوند.

نفس سرنگونی این حکومتها در خود امری مثبت است، اما امریکا به هدف قدر قدرتی در دنیا و تحمیل و تثبیت "نظم نوین" اش جنگی را علیه مردم عراق تدارک میبیند. تازه این اقدامی است که از نظر آمریکا شروع یک سلسله تغییرات در سیمای سیاسی و اداری و جغرافیای در منطقه به نفع استراتژی خود او است. و اینها همگی باید طوری پیش بروند که جایگاه ایالات متحده آمریکا را به عنوان ژاندارم جهان و منطقه تحکیم کند. حمله به عراق از جوانب مختلفی با حمله به طالبان متفاوت است. اول اینکه عراق یک جامعه با تمام مختصات مدنی آن است. در ثانی صدام حسین مثل طالبان به این راحتی دست از قدرت بر نمیدارد و تلاش خواهد کرد که ناسیونالیسم عرب را علیه آمریکا بکار گیرد. ناسیونالیسم عرب به دلیل عدم تمایل دول عربی با جنگ علیه عراق امکان بروز و گستردهتری میتواند پیدا کند. و علاوه بر این در فضای جنگی خاورمیانه جریانات اسلامی و اسلام سیاسی امکان میابند که با اتکا به احساسات عقب مانده و مخالفت با "امپریالیسم" بار دیگر جان تازه ای بگیرند. به این معنا ناسیونالیسم و تروریسم اسلامی به عنوان جنبشهای ارتجاعی گوش شنوا پیدا میکنند. بنا بر این جنگ علیه طالبان اسلام سیاسی را تضعیف کرد اما جنگ در عراق این جنبشهای ارتجاعی را گسترش و زمینه رشد آنها را فراهم میکند. علاوه بر این ابعاد کشتار مردم بیدفاع قابل مقایسه با جنگ قبلی خلیج هم نخواهد بود.

ابعاد کشتار و آوارگی این جنگ

در این جنگ ابعاد کشتار مردم بسیار بیشتر از جنگ خلیج میتواند باشد. طبعاً آمریکا برای رسیدن به اهداف نظامی خود در عراق، اول باید با نیروی هوایی تمام مراکز پر جمعیت عراق را با خاک یکسان کند تا بتواند

نیروی زمینی بفرستد. و تازه آن وقت امکان جنگ شهر به شهر فراهم میشود در نتیجه میتوان حدس زد که ابعاد کشتار و ابعاد ویرانی خانه و کاشانه مردم و هر آنچه که نشانی از مدنیت دارد زیر بمب و سلاحهای مخرب چه ابعاد وحشتناکی میتواند داشته باشد. مسابقه بکارگیری سلاحهای کشتار جمعی آغاز میشود. هدف هم روشن است یکی برای حفظ خود و دیگری برای رسیدن به استراتژی منطقه ای و جهانش ابایی از بکار بردن این سلاحها نخواهند داشت. در چنین شرایطی و در نتیجه چنین جنگی مردم عراق به همان بلای افغانستان دوران طالبان و حتی بدتر از آن گرفتار میشوند. البته تاثیرات مخرب سلاحهایی که بکار خواهند برد میتواند ابعاد منطقه ای هم بخود بگیرد و تازه این اول کار است. در نتیجه این جنگ امپریالیستی انواع گروههای اسلامی و ناسیونالیستی به جان مردم میفتند و سالهای سال مردم این منطقه باید در نا امنی و سیه روزی بسر برند.

هدف آمریکا به عراق محدود نمیشود

با مستقر شدن یک حکومت دلخواه آمریکا و یا نظامیان خود آمریکا تا استقرار حکومت مورد نظرشان دخالت آمریکا در کشورهای منطقه به مراتب بیشتر خواهد شد. و از موضعی حق به جانب تر و از نزدیک و با امکانات تاثیر گذار بیشتری دخالت خواهد کرد. و این در شرایط خاص ایران معنی ویژه ای میتواند داشته باشد. تقویت راست پرو غرب و حتی دخالت نظامی به نفع آنها در شرایط لازم قابل پیش بینی است. ثانیاً از هم اکنون دولت امریکا برای شکل دادن به آلترناتیو مورد نظر خود در ایران کار میکند. اینکه آمریکا مثل یک حزب سیاسی برای تغییرات آتی در ایران برنامه اجرایی در دستور کار دارد، خود نشان آشکاری از دخالتهای بیشتر او در سیر تحولات پر شتاب ایران است. از طرف دیگر خوشحالی سلطنت طلبان از این حمله و پیام خاندان پهلوی برای استقبال از سیاست جنگی آمریکا تکرار سیاستهای شاه پدر است. اینبار میخواهند خود را به تانک های آمریکای آویزان کنند و مقدماتاً از جنوب چاههای نفت را دوباره با آمریکا شریک شوند. این سناریو اگر اتفاق بیفتد جنگ کل منطقه را در بر خواهد گرفت. و پایانی برای آن حداقل در میان مدت متصور نیست.

مردم آزادیخواه و نیروهای مترقی در سطح جهان باید برای جلوگیری از این جنگ خانمانسوز دست بکار شوند. این جنگی علیه بشریت متمدن است. جنگی علیه مدنیت و در وهله اول ملیونها انسان در عراق است. این جنگ آمریکا ادامه جنگ خلیج است. باید برای جلوگیری از آن دست بکار شد. آمریکا با این اقدام جنایتکارانه کل منطقه را شبیه فلسطین میکند. و این به ضرر کل مدنیت و آزادیخواهی در دنیا است.